

«چریکه‌ی» گردی

عرفو برخواست با چکو و قره‌تازدین بقران سو گند خوردند که هر گاه
یایزین با کاکه‌مم هم قول (وقرار و دوست همدیگر) باشند؛ هر کس در کوچه‌ها
و گوشه کنارها، حرفی بزند، فضولی بکند، سرش را میبریم.

که^۱ بود، (کسی بجز) کاکه‌مم گل نژاد (نه) بود.

پوستین قاقمی^۲ بر گردن داشت.

خیلی خوشگام بود،

عرفو دعا و «آیت الکرسی» میخواند و آن را پایان میرساند.

تا میرسید به سنگچین (های) چشمه و به یایزین سلام میگفت،

یایزین جواب سلام (علیک) را به میرهم قلندر نداد.

یایزین گفت: ای جوان، ای جوان (اینقدر) مغرور مباش.

مردم جزیر در پشت بامها دسته‌دسته جمع شده‌اند!

چنانکه آب میخواهی، دست نماز بگیر و برو!

میرهم میگوید: ای خدا چطور خانه خراب شدم!

هزار بار لعنت بر پدر من، بعد بر پدر تمام مردان (!)

دوازده ماه و بیست و چهار روز راه (برو، آمدم) پادشاهی یمن را

۱- «چریکه» از اینجامنظوم است و چرگردا را بلند کرده با آهنک مخصوص میخواند.

۲- قاقم = جانوری است در کردستان که پوستش بسیار گرانبهاست.

بهجی بیله ، به قسه‌ی ژنان هه‌لسته وهره ایره کانه :

ایستا ده‌لی: لاره ، ئە گەر حاجه‌تی آویت هه‌یه ، ده‌س - نوێزی خۆت
هه‌لگره و بزۆ ، خه‌لك ئشمهر و شه‌یتانه .

کێ بو له میر مه‌می گولباوه !

که‌ولی به سهر شانی خۆی-دا ده‌دا. به عاجزی ده گه زاوه به دواوه .

یای زین کوتی: ۱ خولایه! ئەو، ئەوه هات قسه‌ی خۆی کرد ئەمن دلم
شکاند؛ که‌لامی خولای ئەوی نه‌گرئ، ئەمن ده‌گرئ، به‌جوانی ده‌مرم، به
کافری ده‌مرم، به‌لا بانگی که‌م بگه‌ژێته‌وه، ده‌شقه‌م دوو قسانی ده‌گه‌ل بکه‌م .

یای زین بانگ دێلێ: ۲ لاره هه‌ی لاره !

ئە گەر هه‌زره‌تی جوهرائیلی خوشه‌ویسته ، نیه‌دای بو خوشه‌ویستی

وی هه‌ناوه .

لاره ئەتۆ ئەو خولایه‌ی که هه‌زره‌تی موسای له نوری خه‌لقه‌ت کردوه،
هه‌وه‌لی سبه‌حه‌ینان هه‌زار و یه‌ك که‌لیمه ، له باره‌ گای خولای ده‌کا ته‌واوه ؛
لاره، به‌شقی ئەو خولایه‌ی ئە گەر هه‌زره‌تی عیسا(ی) روح-ولای(ی) له
نوری خه‌لقه‌ت کردوه ، مردووی له قه‌برستانێ پێ-ده‌ژباوه !

لاره هه‌ر چه‌ند موئمین و مه‌لایکه‌تن ده‌تینمه تکایه ، بو‌خاتری من ئەو-

چاره که بگه‌ژێوه به دوواوه !

۱- لیره را په‌رکه‌یه چرگه‌ر به‌قسه ده یگه‌رته‌وه .

۲- لیره را هه‌لبه‌ست ده‌س پێ ده‌کا چرگه‌ر ده‌نگی لی هه‌لدینی و به

آهه‌نگ ده‌ییلی .

ترك كن (کردم)، (دنبال قول)۔ بحرف زنان برخیز و بیا اینجا :

اکنون می‌گوید : ای جوان چنانکه بآب احتیاج‌داری دست‌نمازت را بگیر
و برو، مردم شمر و شیطان‌اند .

که بود، (کسی بجز) میرهم «گلباوه» (نه) بود !
پوستین را بردوش می‌انداخت ، عاجز (ودلشکسته) بعقب برمیگشت .

یایزین (باخود) گفت: ^۱ای خدا او آمد سخن خود را گفت، من دل او را شکستم؛
کلام خدا او را نمی‌گیرد، مرا خواهد گرفت؛ در جوانی بکفری خواهم مرد . خوب
است او را صدا کنم، بر گردد شاید با او دو کلمه صحبت بکنم .

یایزین بانگ زد^۲: ای جوان، ای جوان !
چنانکه حضرت جبرئیل عزیز است ندا برای عزیز او (خدا) آورده است.
ای جوان ترا بآن خدا (سو گند میدهم) که حضرت موسی را از نور خلق
کرده است (وهر) روز اول صبح (با) هزار و یک کلمه در بار گاه خدا (صحبت خود را)
تمام میکند .

ای جوان ترا بآن خدا (سو گند میدهم) که حضرت عیسی روح الله را از
نور خلق کرده است و (او) میتواندست مرده قبرستان را دوباره زنده کند؛
ای جوان هر چه مؤمن و ملائکه است برای خواهش و تمنا با خود می‌آورم ؛
بخاطر من این بار بعقب بر گردد !

۱- از اینجا «چریکه» نثر است و چرگر با بیان عادی مطالب را بیان میکند .
۲- از اینجا «چریکه» منظوم و چرگر صدا را بلند کرده و با آهنگ مخصوص اشعار
را میخواند .

ئەو جار کاکە مەم بە شانی راستەیی دا گەزراوه ،
 تەمەنای لە خوڵای دە کرد لە پیغمبەری دە پاژاوه ،
 هەتا دە چوو لە زازی کانێ لە یای زین-یی، دە بیکرد ، سەلام و ساڵاوه
 یای زین دە لێ: عەلیکومە سەلام وە رەحمەتوڵاھی سەر هەرتک^۱ چاوی من
 میر مەم شوژە لاوه .

شەوئ دی ئە گەر ئەو گێچە ئە لە دیوانی دە-قەومی بۆچی لە منی-مل
 بە کوین (ت) نەدە گێژاوه ؟

عەلیکومە سەلام وە-رەحمەتوڵاھی سەر چاوی من بابان-ویرانی !
 ئەتۆ شەوئ دی بۆچی ئەمنت لە کاکم قبول نە کرد لە لای دیوانی ؟
 ئە گەر خۆت بە پیاو نەدەزانی، بۆچی دە بەر ئەمنت دە ناسی جزووی قورانی ؟

کاکە مەم دە لێ: یای زین ئەتۆ گەلیک ساحیب-خاتری !
 کاکە مەم نەها توووە فینجان فینجان قاوهی بە سەدە قە-سەر وەرگری .
 خوڵا غەزەبی حەو تە بە قەهی عاسمانی بمارینی لە شانی کاک بە کری !

یای زین ! زۆژم لێ-هەلات گەییە محەلی چیش تەنگاوی !
 روومەتی یای زین-ئێ گەلیک بە من زەرینقەرن لە شوشە گولائێ .
 بریا ئەو دەست و جامە بام ئە گەر یای زین دە بینیتەو سەر رووی آوی .

زۆژم لێ-هەلات گەییو تە نوژی نیو-زۆیه !

۱- هەرتک = Her + tik = کورتهی (هەر + دو + ک) . واتا هەر دووک .

آنگاه **کاکه‌مم** به (طرف) شاندر استش بر گشت .
 از خدا تمنا میکرد و پیغمبر را ستایش میکرد .
 تا میرفت، به سنگچین چشمه (میرسید) و به **یای زین** سلام میکرد .
یای زین میگفت: علیکم السلام و رحمت الهی ، پایدت) روی چشمانم (خوش
 آمدی) **میرمم** (ای) جوان نجیب .
 دیشب چنانکه چنین ماجرا و حادثه‌ای در دیوان روی میداد، چرا من سیاهپوش
 را هم دعوت نکردی ؟

علیکم السلام و رحمت الهی (پایت) روی چشم (ان) من دودمان ویران (بر باد رفته)!
 دیشب برادر بزرگم در دیوان (مرا بتو پیشکش کرد) تو چرا مراقبول نکردی؟
 اگر خودت را مرد می‌شناسی چرا مرا به سی جزوه قران سو گند میدادی ؟

کاکه‌مم میگوید : ای **یای زین** تو خیلی صاحب خاطر هستی !
کاکه‌مم نیامده فنجان فنجان صدقه سر (این و آن) قهوه بگیرد .
 خداوند (قهرو) غضب هفت طبقه آسمان را بر (سرو) دوش **کاکا بکر** فرود آورد!

یای زین ! خورشید (روز بر؟) من بر آمده^۱ (وا کنون) هنگام چاشت است .
 (برای من) گونه **یای زین** خیلی ظریفتر از شیشه گلاب است .
 کاش من این دست و جام بودم، که **یای زین** آن را روی آب میگذارد .

خورشید بر من طلوع کرده، (هنگام) نماز ظهر رسیده است .

۱- خورشید بر من بر آمده ، ترجمه : « روزم لی هلات است » و این بند (مصرع)
 در «چریکه» چندین بار تکرار میشود، شاید اشاره بگذشت زمان (و فرصت) است .

روومته تی **یای زین** - ئی گهلئیک زهریفتره له گولئی لیموئیه .

بریا ئهو دهست وجامه بام، ئه گهر **یای زین** به دهستی مباره کی ده یآوئتمه

سه ر رووی چۆیه .

زۆژم لئى-ههلات گه ییه فهسلئى انوارئى :

روومته تی **یای زین** - ئی گهلئیک زهریفترن له ده نکى ده هه نارئى .

بریا ئهو تاس^۱ وته به قه^۲ بام ئه گهر **یای زین** به په نجهی مباره کی ده یآوئتمه

سه رتاته^۲ - شواری .

زۆژم لئى-ههلات گه ییه محه لئى نوئیزئى شیوان :

روومته تی **یای زین** - ئی گهلئیک زهریفترن له گولئی ده هیوان (؟)

بریا ئهو ده ست و جامه بام ، ئه گهر **یای زین** به په نجهی مباره کی

ده ی آوئتمه - سه ر که مبه لئى^۴ ده لیوان .

زه بئى! خو لایه! ئه توؤ روحمه رى، ده گهل **یای زین** - ئی چى دى نه بئى ئیوان.

۱ و ۲- تاس و ته به ق خشل و زیوه رى ژنانه، كه خوى پى ده رازینه وه .

۳- تات : Tat : جییه كه له كه نارى ئه ستیره و كانیاوان سازى ده كه ن

ئه گهر مردوى له سه ر ده شون ، پى ده لین: تاته شواری : گوربكى چكوله په كه له به ردی

پان پان و لوسى پى كه ندوكول ، بونوئیزى دروستى ده كه ن .

تات نیوی هوزیک و هه ر وا نیوی راویژیکى (ایرانى - كوردی؟) به .

بروانه فرهنگى اسلامى به زبانی فرانسه . پاریس ۱۹۳۴ ب ۵ پ ۷۳۳

و بروانه نوسوكى تاتى و هه رزنى (فارسی) ع. كارهنگ پ ۳۶-۳۰

۴- كه مبهل : روو به زبانی لیوانه ع. ۱

گونه‌ی یایزین خیلی ظریفتر از گل لیمو است .
کاش من این دست و جام بودم که یایزین بدست مبارک کش آنرا روی جوی
میانداخت (میگذاشت) .

خورشید بر من طلوع کرد، هنگام عصر است .
گونه‌ی یایزین خیلی ظریفتر از دانه‌ی انار است .
کاش این طاس^۱ و طبق^۲ بودم، که یایزین بدست مبارک خود، مرا روی
«تاته‌شوار»^۳ میانداخت (میگذاشت) .

خورشید بر من بر آمده ، تنگ غروب (رسیده) است .
گونه‌ی یایزین خیلی ظریفتر از گل میوه (مو) هاست (؟)
کاش این دست و جام بودم، که یایزین، با پنجه مبارک کش مرا روی «کمبل»^۴
لبها میانداخت .

یارب، خدایا! تو مهر بانی (بما رحم کن) با یایزین (دیگر) از هم دور نباشیم.

۱ و ۲- از اسباب آرایش و زیور زنان کرد .

۳- تات = Tat : در کنار حوض و چشمه سارها در کردستان، از سنگهای صاف و
بزرگ، جایی برای آسودن و نماز خواندن درست میکنند؛ که جنبه‌ی تقدس و احترام نیز دارد و
چون گاهی مرده را هم روی همین سنگها می‌شورند می‌گویند: «تاته‌شوار Tate + Shiwar»
یعنی «تاتی» که مرده روی آن می‌شویند .

تات نام جامعه‌ای و بیکی از لهجه‌های (ایرانی- کردی) هم می‌گویند. از جمله بعضی کردها
هم به لهجه‌ی تاتی صحبت میکنند؛ برای مطالعه و تحقیق بیشتر درباره‌ی این لغت نگاه کنید به
کلمه‌ی تات = Tat در کتب :

Encyclopédie de Pislam Paris 1934 Tome IV (Sz) P. 733

ونک : آذری احمد کسروی تهران ۱۳۲۵ ص ۶۱

ونک: تاتی وهرزنی عبدالعلی کارنگ تبریز ۱۳۳۳ ص ۳۲-۳۰.

۴- که مبل = Kembelh : برجستگی سطح لبها. (؟)

زۆژم لئی-ههلات، گه یوه تهوه نویتزی خهوتتی؛

روومهتی یای زین-ئی گه لیک زهریفتن له گولی ده سویسنی .

زه بی خولا گیرم بی، ئەوی زۆژی خولا ده کا دیوانی ده گه ل دیوان کردنی،

یای زین! به خولای ئەمن دەس له تۆ هه لئا گرم هه تا زۆژی مردنی .

یای زین! آورم تی به ربو جگهرم سوتاوه!

غهریبی شارانم به نگینه - شم لئی هه ل بزاوه ،

شاری یه مهن-یم له چه ننگ چو، ئەویشم ده پیناوی تۆ ناوه .

یای زین ئە گهر آگات لیم نه بی زۆر خراپم لئی-قهوماوه؛

ئەمن و تۆ وا لیک نابینن، مراد و کاوی.

گهردنی تۆ گه لیک زهریفتره، له شوشه ی گولاوی؛

ئە گهر ده توانی، به دهستی موباره کت، زمانم شکا، بدهیه چۆزیک آوی!

یای زین ده لئ: مالم به کونین(ه) دالم به تازی!

گورگه-آوژی میرزین دین-ی گه لیک بی زه زاترن له موی به رازی(۱)

ئە تۆ چلۆن ده توانی به نویتزی نیوه زۆیه له نیوه راستی شاری جزیری-

جامی آوی له من بخوازی . ؟

۱- موی به رازی زوور و به ق و منداره؛ وهك ژهراوی بی، ده لئ: برینی زور

خورشید بر من طلوع کرده، هنگام نماز (شبانگاه) خفتن رسیده است .
 گونهٔ یای زین ، خیلی ظریفتر از گل سوسن است .
 یارب! خدا گیرم شوی، آن روزی که خدا دیوان میکند؛ بادیوان کردنش^۱.
 یای زین^۱ بخدا ، (سوگند) تا روز مرگ من از تو دست بردار نیستم .

یای زین ! آتشی مرا گرفته، جگرم سوخته است .
 غریب شهرها هستم و بنگینه هم از من بریده شده (او هم همراهم نیست) .
 شهر یمن را از دست دادم، آنرا هم قربان راه تو کردم،
 یای زین اگر مواظب من نباشی (وضع خیلی خرابی) برای من پیش آمده است؛

من و تو همینطور (بسادگی) بمراد نمی‌رسیم و کام نمی‌یابیم^۲.
 گردن (بلورین) تو خیلی ظریفتر از شیشه گلاب است ؛
 (از تشنگی) زبانم شکسته، چنانکه میتوانی بدست مبارکت یک جرعه آب بمن بده.

یای زین میگوید : سیاهپوشم و دردم سو گواری است .
 نگاه گر گانه^۳ میرزین دین (برادرم) خیلی خطرناکتر از «موی» گراز^۴ است
 تو چگونه (جرت میکنی) و میتوانی در موقع نماز ظهر، در وسط شهر جزیر
 جام آب از من میخواهی ؟

۱- در این عبارت یعنی «دیوان میکند با دیوان کردنش» کلمهٔ با دیوان کردنش در حکم مفعول مطلق عربی است یعنی دیوانی بسزا و آنچنانکه شایستهٔ خدائی او است .

۲- در متن اصلی مراد و کام نمی‌بینیم آمده است .

۳- «گورگه آور» = $Gurg + e + Awirh$ ، که مادرا اینجا آن را به نگاه گر گانه ترجمه کرده‌ایم، عبارت است از «گرگه + آور» - آور به پشت سرنگریستن را میگویند و ظاهراً منظور از «گرگه آور» نگاه مخصوص گرگ است که در حال گریز یا راه رفتن با فرست و ترصد به پشت سر مینگرد .

۴- موی گراز خیلی زبر و خشن است و گویا زخمی که در نتیجه تصادم آن بر تن کسی عارض میشود خیلی شوم و التیام ناپذیر است . ع. ا

کاکه مهم ده آئی: یای زین هیزی جگهرم، چرای چاوانم!

ایستا ئەمن غه‌ریبی هه‌مو شارانم!

له وه‌ژ(ش) بی تیب و سوپا‌تریم، هیژ‌تا میری برای خۆت (تۆ) به‌مه‌یته‌ر و

نۆ‌کهری خۆم نازانم!

غه‌ریبی شاران(م)، له‌به‌ر خاتری تۆ زۆریی مه‌کانم.

هیچ که‌س نازانی یای زین چه‌ند جوانه!

بۆم به‌جیی هیژ‌توووه ته‌خت و مه‌کانه!

هه‌چیکێ ژنه پیشکاریان شه‌یتانه!

ایستا چۆزینکم آو ناده‌یتیی ده‌لینی خه‌لك شه‌یتانه!

کێ بو له یای زین - ئی به‌له‌ک - چاوه!

ده‌ستی ده‌دا جامی آوی، بازنه‌ی له ده‌ستی خۆی ده‌ر هینا ئەنگوستیله‌ی^۲

له‌قامکی خۆی زا کیشاوه،

گواره‌ی له‌گوینی خۆی ده‌رهینا. ده‌رزی له به‌رۆکی هه‌لکیشاوه،

ده‌جامی آویی ناوه.

جامی له سه‌رین چاوی کانی هه‌لدینجا به‌ده‌س کاکه‌مه‌می داوه،

کاکه‌مه‌م آوه که‌ی خوارده‌وه بازنه و ئەنگوستیله و کرمه‌ک، هه‌مووی-

ده‌باغه‌لی خۆی ناوه،

۱- شه‌یتان و شوفار (؟) به‌اینسانی دوو زمان، ناراست، قسه‌دز، واژه‌شکین،

دروژن و ته‌وس آویژده‌لین.

۲- ئەنگوستیله = Engustile = (درفارسی انگشتی) = کلکه‌وانه، چه‌شنیکی

تایبه‌تی کوردی و خولاتی هه‌یه‌پی ده‌لین: مینه‌که = Mêneke ده قامک کردنی‌پروژه.

وه‌ئەنگوستیله‌ی پروژه له نیوکوردان دا زور په‌سهندو پروژه. ع. ۱

کاکه مەم میگوید: یای زین ، نیروی جگرم، چراغ دید گانم !

اکنون من غریب همه شهرها هستم !

هر گاه از این هم بی تیپ و سپاه تر باشم باز هم (ارزش) امیر برادر تو، (پیش من

ازیک) مهتر و نوکر من کمتر است ؛

بخاطر تو، غریب شهرها شدم و بی مکانم .

هیچ کس ، نمیداند یای زین چقدر زیباست !

(من بخاطر) او تخت و مکان خود را جا گذاشته‌ام .

هر چه که زن است (زنان)، پیشکارشان شیطان است ؛

اکنون بمن جرعه آب نمیدهی؟ و میگوئی مردم شیطان (و بدبازانند) !

که بود، یای زین چشم قشنگ بود .

دست برد و جام آب را برداشت و دستینه را از دست خود درآورد ، انگشتری

را از انگشت خود بیرون کشید . گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

گوشواره را از گوش درآورد، دززی^۱ کمر را باز کرد

(آنها را) در جام انداخت .

جام را از سر چشمه پر کرد بدست کاکه مەم داد .

کاکه مەم آب را خورد، دستینه و انگشتر و گردن بند، همه را (برداشت و)

در جیب خود گذاشت .

۱- ده‌ززی = Derzî : که بکردی سوزن و سنجاق را گویند، در اینجا ظاهراً در

مفهوم نوعی زیور بکار رفته است، دززی در فارسی ادبی بصورت دززن آمده است و بادرز و

دززی هم‌ریشه‌اند .

جامی به دس یای زین-ئی دا . یای زین ده لی : اینجا میرمه م ده ولت
زیاد و مالیاوه .

کاکه مه م ده لی : له خوم غهرب و خانه ویرانی !
ایستا غهربه یی شارانم کس قه درم نازانی .
یای زین ! به خولای به حقی قورآنی !
ئهن لی ره نازوم هتا ده گلم دانه نیی جیژوانی^۱ .

یای زین ده لی : سه ری به تالم ، بابان ویرانم !
چل قهره واشم هه یه هیچ که سیکیان به هومید نازانم ؟
چ-جییان شک نابهم نیه متمانم^۲ .
بویه وا خه جالت و سه ره ویرانم .
میرمه م ده لی : (ئه گهرچی) ئهن غهربم به جییه کی چاک ده زانم .

آورم تی بهر بو ، چوقه م ده که وتی .
محله ی چیشتانى سولتانی ژوانمان میعراجی^۳ (میجراب) مز که وتی .

یای زین ده لی ! خولایه ! چلون رووم زه شه بابانم ویرانه !
مز که وتی کاکى من ! له لایه کی دیوان گیراوه ، لیی ژوتیشتون وه کیل
و وه زیری که ول به شانه .

۱- جی + ژوان = Cē + jiwan : هوجییه کی دلدار و دلبر به کدی له وی ده بینن .

۲- متمانم = Mitmanim : تیک شکینراوی (ایتمینانم) ه .

۳- میعراجی مز که وتی : هه له یه ، پم وایه راسته که ی میجرابی مز که وتی به .

جام را بدست **یای زین** داد . **یای زین** گفت : اکنون **میرم** (خدا حافظ) دولت زیادو خانه آباد (باد) .

کاکه **م** گفت : از من غریب‌تر و خانه‌خراب‌تر (کسی نیست).
 اکنون غریب شهرها هستم ، کسی قدر مرا نمیداند .
یای زین ! (سو گند) بخدا ، بحق قران !
 من از اینجا نخواهم رفت تا بمن وعده (به) میعاد^۱ گاهی ندهی .

یای زین میگوید: (وای بر من که) سرشکسته و دودمان بر بادرفته (ویران شده) ام!
 چهل کمین دارم ، بهیچ کدامشان امیدوار نیستم ؛
 جای (مورد) اطمینانی ندارم .
 این است که اینقدر شرمسار و سرشکسته‌ام .
میرم میگوید: من (با این وجود که) غریبم ، جای خوبی میشناسم .

آتش (ی بجانم) افتاده (که) مرا از یا در آورده (و آرام ندارم) .
 هنگام چاشت سلطانی میعاد گاه ما معراج^۲ (محراب؟) مسجد خواهد بود .

یای زین میگوید: ایخدا! چگونه روسیاه و دودمان ویران شده (بر بادرفته) ام
 در مسجد برادر من ، یکطرفش دیوانیان نشسته‌اند و در طرف دیگر وزیر و کیل
 پوستین بدوش نشسته‌اند .

۱- میعاد گاه ترجمه تحت اللفظی : «جی ژوان» کردی است .

۲- در متن «معراج» آمده این کلمه جزو همان لغات است که کاکر حمان بکر از زبان پیگانه گرفته و بدلط بکار برده است ع .۱

له تهره فی دیکه‌ی ژۆنیشتون سوّفی بهرمال له ملانه .

ئهوه له مبعراجی (؟) مز گهوتی مهلا، مهسه‌لای ده خوینی له به‌حسی دنیا

و قیامه تانه .

له پیشخانان نوکەر و قه‌نه‌داری بهر ده‌ستانه ،

ئه‌گەر مز گهوتی کاکێ من چۆل و واحیده‌لقه‌نده‌هارا ده‌بی له

کولینچکانی به‌جی ده‌میین، دوازده کویری حافیزه‌لقوژعانه .

له لایه‌کی ته‌کمییه، له تهره‌فی دیکه‌یان **خانه‌قا** ژۆنانه ،

ئه‌وه‌هه، بو موسولمانان چاکه، تیبیدا بینن شه‌هاده وایمانه ،

یا ژه‌بی به‌کاری تو سه‌ر جار شو کرانه !

کێ بو له **کاکه‌مه‌م** و **یای‌زین**-ی گولباوه ،

قهول و قه‌راربان ده‌بو ته‌واوه ،

ئه‌وه ژۆژ ، له نیوه-ژۆیه^٢ وهر گه‌ژاوه ،

میر مه‌م ده‌لی : **یای‌زین** عه‌مه‌زه‌که‌م ده‌ولت زیاد و مالیاوه !

یای‌زین ده‌لی : تو خولا ، مه‌ژۆ له کن ئه‌منی هه‌ژاری ؛

به‌نگینه له کنت نه‌ماوه بیع غه‌مخاری

چ- بکه‌م کێ ده‌لیی ، بی تیرمه کنت به خزمه‌تکاری ؟

کاکه‌مه‌م ده‌لی : **یای‌زین**-ی چاو جوانی !

١- واحیده‌لقه‌نده‌هار = (واحدالقهار) ه (وه‌کی کوتمان کاکره‌حمان به‌گر خوینده‌وار

نه‌بو، هیندیك واژه‌ی بیگانه‌ی ده‌کار هیناوه، هه‌ر چه‌ند که له کن خوی چه‌شنه هونه‌ر نوینیك بویی، له‌به‌ر وه‌ی ده‌واتایان نه‌گه‌یوه به‌هه‌له‌ی ده‌کار هیناون زور ناله‌بارن .)

٢- نیوه + رو = Niwe+rho واتا : (جنوب)ه.

و در طرف دیگر، صوفیان سجاده بدوش نشسته‌اند .
 اینک در معراج (محراب؟) مسجد، ملا در بحث دنیا و قیامت مصلی میخواند .
 در پیشخانه‌ها نو کر و قلیاندار وزیر دست‌اند (که نشسته‌اند) .
 موقعی که مسجد برادر من خالی است، ظاهراً واحد القهاری در آنجا نیست
 باز هم در گوشه (و کنار آن) دوازده کور حافظ‌القران میمانند .
 یک طرفش تکیه و طرف دیگرش خانقاه است ،
 این (ها همه) برای مسلمانان خوب است ، (که) در آنجا تحیات و شهادت
 بخوانند و ایمان بیاورند .

یارب بکار (های) تو هزار بار شکر گزار (م) .

که بود، (کسی بجز) **کاکه مهم** و **یای زین** گل‌نژاد (نه) بود .
 (که) قول و قرارشان تمام شد .
 خورشید (روز؟) از نیمروز^۱ (بطرف غروب) سرازیر شد .
میرم گفت : **یای زین** جان من خدا حافظ دولت زیار و خانه آباد (باد) !

رتال *** م انانی

یای زین گفت : ترا بخدا ! از پیش من زار مرو .
 بنگینه پیشت نمانده، (مونس و) غمخواری نداری .
 چکنم (هر) کس را بگویی (بخواهی)، برای خدمت کاری برایت بفرستم .

کاکه مهم میگوید : ای **یای زین** چشم قشنگ !

۱ - نیمروز ترجمه تحت‌اللفظی «نیوه روی» کردی است: که در زبان کردی، هم ظهر و هم جنوب معنی دهد ؛ بسنجید با معانی مختلف نیمروز فارسی .

رووحی خوومت به قوربان ده کهم ده گهل سهر تاپای ایمانی ،
 ئەو قسانه پیکهوه ده کهین اینشالا سبحه یانی .

کئی بو ، له میرمه می گولباوه ،
 ده یگوت : یای زین ، عه مر م ده ولت زیاد و مالیاوه !

یای زین ده لئی : چ-بکه م ئەمن قه له ندیری !
 میرمه م ، هه زۆ ، بزۆ ، به خولآت ، به آمان دده م ، به زامن به پیغه مبه ری

کئی بو ، له میرمه می گولباوه ،
 بو خزمه ت ، عورفو ، چه کو و قه ره تازدین-ی گه زاوه ؛
 ده چو له مهر سیك بهریان ده یکرد سلام و سلاوه .

چه کو ده لئی : ئەتو بزانه له کاری خولای عاسمانی ؛
 میرمه م به خیرییوه له سه فا و سهیرانی ،
 ئەو یای زین-ه ی ئەمن تیی-به لهدم ساحیبی ایلاایه ، هیچ کدس مه تله بیی
 لئی نازانی .

میرمه م ده لئی : قه ره تازدین لیم مه ده به شیران مه مکوژه به توانجان !
 مه رد ئەو مه رده نیه به چینه زئی کچی ده کرمانج-ان .
 مه رد ئەو مه رده یه له کیژی ده میران وهر گری بازن و باجان .

روح و سرتاپای ایمان خود را قربان تو خواهم کرد .
انشاءالله فردا، باهم این صحبتها را خواهیم کرد .

که بود، (کسی بجز) میرمم گل نژاد نبود!
(که) میگفت یای زین عمر من، دولت زیاد و خانه آباد (باد)!

یای زین گفت : من قلندر چکنم ؟
میرمم، ها! برو برو ترا بخدا سپردم، پیغمبر ضمانت (ونگهدارت) باشد .

که بود، (کسی بجز) از میرمم « گلباوه » نبود!
بر گشت و (شرفیاب حضور) عرفو ، چکو و قره تاژدین شد .
(بجلو) میرفت و به هر سه سلام میکرد .

چکو گفت : کار خدای آسمانها را ببینید ؟
میرمم از صفا و سیران خسته نباشی، خوش آمدی،
این یای زین-ی را که من میشناسم بهانه جوست؛ هیچکس از او سردر نمیآورد.

میرمم گفت : قره تاژدین باشمشیرت مرا مزین و با کنایه زدن مرا مکش.
مردانگی این نیست و مرد کسی نیست که سر راه دختران (ان) کرمانج‌ها
را بگیرد!

مردانگی در این است و مرد کسی است که، بتواند از دختران پادشاهان (میران)
دستینه و باج بگیرد .

عرفو ده لی: میرمه‌م یازه بی به خیرئییه‌وه لاره!

ئه‌و یای زین-ئی به‌له‌ک-چاوه!

له‌کنم قسه‌ی ده‌گه‌ل هیچ‌کسه‌ی نابئی ته‌واوه.

کاکه‌مه‌م ده لی: عرفو مه‌مکوژه به شیران!

مه‌رد ئه‌و مه‌رده نیه بچیته زینگای کچی ده‌وان فه‌قیران!

مه‌رد ئه‌و مه‌رده‌یه بازن و گواران بستینچ له‌کیژی ده‌میران.

کچی بو، له‌میرمه‌می به‌له‌ک-چاوه!

له‌عرفو و چه‌کو و قه‌ره‌تاژدین-ی ده‌کرد سا‌لاره.

بازنه و گواره‌ی له‌باغه‌لی خوئی ده‌ره‌ینا له‌پیش ئه‌وانی زوناوه.

ده‌یگوت هه‌ر که‌سیکی ئه‌وه‌ی هه‌لگری کاکه‌مه‌م نو‌که‌ره له‌پیژده‌ستی

زاوه ستاوه.

قه‌ره‌تاژدین ده لی: یاخوا میرمه‌م نه‌مری!

خولاره‌ندی میری مه‌زن ده‌ستت ده‌عه‌مری بگری!

ئه‌وه هه‌ر قابیل به‌تویه هه‌لیبگری!

ئه‌تۆ گه‌وره‌ی هه‌مانی؛ ده‌بی هه‌ر که‌سه که‌وشی تۆ له‌سه‌ر چاوی

خوئی زابگری!

عرفو ده لی: میرمه‌م گیانه!

گه‌منت ده‌بمه‌ نو‌که‌ر، له‌به‌ر ده‌ستانه،

چه‌کو ده لی! میرمه‌م به‌برا گه‌وره‌ی تۆ سه‌ر جار شو‌کرانه!

عرفو میگوید: ای خدا، ای جوان باز خوش آمدی .
این یای زین چشم قشنگ .
بنظرم، قول و قرارش باهیچکس تمام نمیشود .

کاکه مم میگوید: عرفو مرا با شمشیرها مزین (مرا تیغ مزین و با نیش
زبان میازار) .

آن مرد را نمیتوان مرد گفت، که سر راه دختر(ان) فقیران برود .
آن مرد را میتوان مرد گفت، که دستینه و گوشواره را ازدخترمیران بگیرد.

که بود، (کسی بجز) میرمم چشم قشنگ نبود!
(که) به عرفو و چکو و قره‌تازدین سلام(می) کرد:
دستینه و گوشواره (یای زین) را از بغل (جیب) خود در(می) آورد و پیش آنها نهاد.
میگفت، هر کسی که اینها را بردارد و قبول کند کاکه مم نو کر زیردستش
خواهد شد و وایستاده است .

قره‌تازدین گفت: خدایا میرمم زنده باشی (نمیری) !
خداوند میر بزرگ دست درعمر تو بگیرد (عمر ترا طولانی کند) .
این (زن) فقط قابل توست و تو باید آنها را بگیری .
تو بزرگ همه هستی؛ هر یک (از ما) باید کفشهای ترا بردارد(یم) و روی
چشم(ان) از آن نگهداری کند (کنیم) !

عرفو گفت: ای میرمم جان !
من (برای تو) نو کر (و) زیردست تو خواهم بود ،
چکو گفت: میرمم به براد بزرگی تو (افتخار میکنم) و صد(ها) بار شکرانه میکنم!

اینجا میرزین دین به نو که رانی گوت : بزؤن کاکه مهمی بیمنه ایزه کانه ،
 نو که ری میری ده هاتن به لینگدانه ،
 ده لئی : سه لام علیه کوم میرمه م ؛ میر فهرموی ته شریفی هه-اره کت
 بیته ایزه کانه ؛

ئه گهر میرمه م وا ده زانی ،
 عرفو و چه کو و قهره تا ز دین-ی هه ل-ده- گری ده چی بو دیوانی .

کتی بو ، له میرمه می گولباوه !
 ده لئی : علیه کومه سه لام وره همه تولاهی به خیری شوره لاهه !

میر ده لئی : کاکه مهم نه کهین گوفتاری .
 به لا ته خته ی نهر دین-ئی بیمن ، زؤ بنیشین له قوماری .

زؤ دهنیشن دوو به دوو میر و میرمه می نه و جوانه ،
 بو وه عده ی پینج سه عاتی لیکیان دها شان به شان ؛
 کاکه مهم زوری له میری برده وه ، کردی سه ره ویرانه .

کوتی^۲ به لاجییان بگورینه وه ، کوتی : به لئی قوربان ، به کر ته گبیری
 کردبو ، جییان بگورنه وه .

۱- شان له شان دان : بیکه وه که وتنه مله و خوره سه رختن ، دست و په نچه
 نهرم کردن ده گهل به کدی .

۲- لیره را بهر که به چر کهر به قسه ده بیکرینه وه .

آنگاه میرزین دین به نو کرها گفت : بروید **کاکه هم** را باینجا بیاورید ؛
نو کرهای میر ، دوان دوان میامدند .

میگوید: سلام علیکم **میرمم**؛ **میر** فرمود تشریف مبارکت باینجا بیاید ؛

هنگامیکه **میرمم** آنطور دید !

عرفو و چکوو قره نازدین را (همراه خود) برداشت و بدیوان برد ،

که بود، (کسی بجز) **میرمم** « گولباوه » نبود!

ده گه به دیوانی، له میری ده کردسه لام و ساوه^۱ (بدیوان میرسید، بمیر سلام میگرد).

میگوید: علیکم السلام و رحمت الله خوش آمدی ای جوان !

میر گفت : **کاکه هم** گفتگو نکنیم .

بگذار تخته نرد بیاورند. بنشینیم قمار کنیم .

دو بدو می نشستند **میر** و **میرمم** نوجوان .

مدت پنج ساعت باهم دست و پنجه نرم می کردند^۲.

برد در بازی بیشتر با **کاکه هم** بود، **میر** باخت و سرشکسته شد .

گفت^۳ خوب است جایمان را عوض کنیم. گفت بلی قربان ، **بکر** تدبیر کرده

بود، جایشان را عوض بکنند .

۱- این بند از متن که در صفحهٔ مقابل (سطر ۷ ص ۴۱۲) افتاده است عیناً در اینجا

آورده شد .

۲- در کردی بجای این اصطلاح میگویند . شانه به شانه هم میزدند .

۳- از اینجا «چریکه» نثر است . ع . ۱.

کاکه مه م-یان له وئ هه آستان چۆ جینی میری میریان هینا جینی
 کاکه مه می دیسان قوماریان کرد؛ میری باشاری کاکه مه می نه کرد .
 میری کوتی: بهلا قاویکی بخۆینه وه .
 به کر به دزی به میری گوت : بهلا یای زین بی، قاوه ی بگیژی .
 یای زین قاوه ی هینا ، کوتی : هانێ به نگینه ، بیان ده یه .
 میری کوتی : یای زین بو خۆت قاوه ی بده . به کر به میری، به دزی کوتی:
 به ندیکی بانگی کاکه مه می که^١ .

میرده لی^٢ : کاکه مه م به خو لایه ی که م بی نسرینه ! (؟)
 پادشایه کن بی شهربکه هیچ شهربکی له بو «م» نینه .
 له کنه من وایه ، نه وه تی له دایک و بابی خۆت بوی هیچ دوستی^٣ به دلت نینه

میرمه م ده لی : میر ده غیلت بم ئه من ده بژیرم شو کرانی !

١- ئه و داوه کون وله میژینه یه چه ندین گهر (قه رن)ه له نیو کوردان دا ههر
 بووه . شوره لاوان، پاله وان ومه زنه پیاوان له مهیدانی شهر وه درابه، یاله نیوقساندا
 له نه کاو ده ستیان کردوه به به ندان و به هه لبه ست و گورانی ده گهل یه کدی دواون، پیکیان
 هه لکو توه یاتیک خوریون ، ئه و ره وه له کوردستانیدا هونه ریک بووه ، که مه ودای به
 شوره لاوان ، پاله وانان ومه زنه پیاوان داوه که بتوانن چاتر خوبنویمن .
 توره مه می نوی له نیوانیکی روناک و گهرم و پره هه ست له باوانی خوی، وانه ی دلیری
 و پاله وانانی سه رنوسی جوانویری و ژبانی و درگرتوه .
 له ره و گهی خوشه و یستی و نیوداری و راو را تا ده گاته بره وی دوژمنایه تی ،
 جنیوپیکدان وهه تاله شهریش دا، هونه ر و ره نگی خو و پزانهی کوردی ده تره و سکیته وه .
 ٢- لیره را هه لبه سته چرگه ر ده نگی لی هه ل دینی و تیی هه ل ده کانی و به
 هه وا ده یلی .

٣- دوست: یار، ده سگیران، دوست! هاوکار، هاوده ست، آوال .

کاکه مِم از آنجا برخاست و رفت جای مِیر و مِیر را آوردند جای کاکه مِم، بازهم بازی کردند، مِیر یارای بازی کردن با کاکه مِم را نداشت. مِیر گفت بگذار قهوه‌ای بخوریم .

بکر دزدانه به مِیر گفت خوب است یای زین بیاید و قهوه بدهد. یای زین آمد قهوه آورد، گفت بنگین هان بگذار (جلو آقایان) .

مِیر گفت یای زین خودت قهوه بده . بکر دزدانه بمِیر گفت :
با آهنگی (ترانه‌ای) بر کاکه مِم بانگ بزن !

مِیر گفت^۲: کاکه مِم سو گند بآن خدای «بی‌نسرین»^۳ .

پادشاهی است بی‌شریک، هیچ شریکی ندارد .

فکر میکنم از روزی که از پدر و مادرت بوجود آمده‌ای تا حال هیچ دوستی^۴ بدل (خواه) خود نداری .

مِیر مِم گفت : دخیلت شوم مِیر ، من شکر گزارم .

۱- این رسم کهن و تاریخی قرن‌های در میان کردان معمول بوده است؛ که جوانان، پهلوانان و حتی بزرگ مردان در میدان جنگ و کارزار و یادرجین مشاجره و گفتار، یکمرتبه شروع بمشاعره (البته با آهنگ بلند) و آوازخوانی کرده و احساسات و مقاصد خود را بصورت منظوم و حماسه‌های شاعرانه ابراز نموده‌اند و البته در این فن هنرها مورد نظر بوده است ؛ این امر میدان بیشتری بجوانان پرشور، پهلوانان نامدار و هنرمند کارآمد، میداده است تا که شایستگی و شجاعت خود را بهتر نشان دهند و نسل جوان نیز در محیط روشن، گرم و پرهیجانتری از مر بیان خود درس دلآوری و پهلوانی و سرمشق اخلاق و زندگی می‌گرفته‌اند .

از قلمرو عشق و شهرت و شکار گرفته حتی در زمینه دشمنی و مشاجره و جنگ نیز هنر و خصوصیات شاعرانه کردان بخوبی تجلی میکنند .

۲- از اینجا «چریکه» منظوم است .

۳- معنی مناسب این کلمه مفهوم نگارنده نیست ؛ بعقیده دوست فاضلم آقای قادر فتاحی قاضی این کلمه محرف «نظیر» است .

۴- دوست بمعنای اخص در کردی به یار و محبوبه و معشوقه میگویند و بمعنای اعم عبارت از دوست و هم‌دست و همکار و رفیق است .

دۆستی من یه کینکه وهك (په‌ری) حۆریه كانی له آسمانی .

میر ده‌لی : یاری تۆم گوئی قوتن وهك گوئی ده مشكانه :

آی دۆستی تۆ سه‌ری هه‌ل نایا له به‌ر ئه‌سه‌پی وژشكانه !

میرمه‌م ده‌لی : میران به‌ قوربان‌ت بم، لیم مه‌گره به‌هانی !

دۆستی من یه کینکه وهك (په‌ری) حۆریه‌کانی له آسمانی :

دۆستی من ئه‌و یه ، بووه به‌ ساقی ، قاوه‌ی ده‌گیزی له دیوانی .

میرده‌لی : میرمه‌م به‌قام به‌قسه‌ی تۆ هیچ نیه :

ئه‌وه‌تی له بابت بوی هیچ دۆست نیه .

میرمه‌م ده‌لی : له خۆم غه‌ریب وبی کدس و خانه ویرانی !

چونکه میوانم پی‌م ده‌ کهن بوختانی ،

ئه‌من ده‌لیم دۆستم هه‌یه ، چونکه غه‌ریبم کدس پی‌م ناکا متمانێ ،

ئه‌وه قه‌ره‌تاژدین و عرفو و چه‌کو ده‌زانن . دۆستی من ئه‌وه‌یه ، قاوه‌ی

ده‌گیزی له دیوانی .

قه‌ره‌تاژدین به‌ میری گوت : ئه‌تۆ ، ئه‌وه (ه) قه‌حه‌به‌یه ، هیناوته‌کردووته

ساقی له دیوانی ؟

پیلی^۱ کاکه‌مه‌می گرت بر دیوه‌ مالی .

۱- چریکه لیره را پهرک‌یه چرگه‌ر به‌قسه ده‌یگه‌ریته‌وه .

دوست من مثل پریهای آسمانی یگانه و بیمانند است .

میر میگوید؛ یار ترا من (میشناسم) مثل موش، گوشش تیز است .
آری دوست تو (از بسکه) شپش و «رشك» (بسر) دارد، سرش را از (شرم) نمیتواند
بلند کند .

میرم میگوید ، میران قربانت شوم ، بهانه مگیر ؛
دوست من یکی (واو هم) مانند پریهای آسمانی است ،
دوست من همین است که ساقی شده و در دیوان قهوه میگرداند .

میر میگوید: میرم من بسختمان تو هیچ اعتماد نمیکنم .
از آن لحظه‌ای که پدرت ترا بوجود آورده تا حال دوستی نداری .

میرم میگوید : از من غریب و بی کس و خانه ویرانتر کسی نیست !
چونکه (من غریب و) مهمانم ، بمن بهتان میزنند .
من گفتم دوستی دارم ، چونکه غریب و بی کس ، کس بمن اطمینان ندارد .
قره تازدین و عرفو و چکو دوست مرا میشناسد ؛ همین است که در دیوان
قهوه میدهد .

قره تازدین به میر گفت : « مگر » این قحبه است ، تو او را ساقی دیوان
کرده‌ای ؟

(خشمناك)^۱ دست کاکه هم را گرفت و بخانه (خود) برد .
۱- «چریکه» از اینجا نثر است و چرگر با بیان عادی آن را نقل میکند .

بای زین قاقه زینکی بو کاکه مهمی نوسی :

وهره^١ تممه نایه بکهین له خولای، له ساحیبی عدرز و آسمانی .
سماکی من عاشقه-ژاوه ، ههل کاته شمالی لئیدا له گوپال-بارانی^٢ .
 سبجهینی کاکم ده چینه ژاوی آهوی ، له دهشتی گهرمیانی .
کاکه مهم نه خوشییک بی ، هیچ کس به دهردی نه زانی .
 سبجهینی چیشتنی سولتانی ژوان و پهیمانان لای دیوانی .
 اینجا تممه نایان ده کرد، له خولای ، هدی مال نوستان ههلی-ده کرده .
 شمالی، لئی دها گوپال بارانی .

میر^٣ ده ینارده کن کاکه مهمی ده لئی : هیچ پادشایان ژاوی آهویان نیه

سبجهینی .

کاکه مهم ده لئی^٤ : عدرزی میری بکهن به بئی فکری ،
 نه خوشییکی هین گرانم ؛ به خولای زین وه خوم ناگری .

٤ه گهر خه بهریان بو میری ده برده وه تهواوه .

١ - چریکه لیره را بهه لبه سته چرگهر دهنگی لی ههل دینی و تیی ههلده کاتی .

٢ - گوپال + باران = Gopalh + Baran : بارانی بهریژنه و توندکوهه گوپالی ده بکوتی :

٣ - بهرکه به . . .

٤ - دوباره چریکه به ههلبهسته . . .

یای زین نامه‌ای به کاکه مهم نوشت :

بیا از خداوند زمین و آسمان تمنائی بکنیم .
 برادر بزرگم عاشق شکار است ، بادی بوزد و بارانی سخت^۱ ببارد (؟)
 فردا برادرم برای شکار آهو بدشت گرمسیر خواهد رفت .
 کاکه مهم خود را به بیماری بزند؛ کسی درد او را نفهمد .
 فردا هنگام چاشت سلطانی، میعاد و پیمان ما طرف دیوان است .
 آنگاه از خدا میخواستند و هنگامیکه مردم در خواب بودند بادشمال میوزید و
 رگبار باران فرو میریخت (؟)

میر^۲ پیش کاکه مهم فرستاد . فردا هیچ‌یک از پادشاهان شکار آهو ندارند
 (بباید بشکار آهو برویم) .

کاکه مهم^۳ میگوید : به میر عرض کنید بدون اینکه به من فکر بکند (خیالش
 راحت باشد) .

ناخوشیم آنقدر سخت است که (نمی‌توانم) روی زین (خود) را نگهدارم .

چنانکه (بطور) کامل خبر را به میر رسانند !

۱- «چریکه» از اینجا منظوم است و چرگر صدا را بلند کرده با آهنگ مخصوص آن
 را میخواند .

۲- باران سخت ترجمه «گوپال باران = Gopalh-Baran» کردی است یعنی
 باران مثل کوپال فرو میریزد و میگوید .

۳- باز نشر است . . .

۴- دوباره منظوم است . . .

ده یانگوت میر ، قوربان **کاکه مه مه** نه خو شه ، نه خو شیکئی ناتواوه .
به نگینه ده لی : خانم خرا بو ، بزانه آغای من به بی کهمی چی لی
 قهوماوه !

میر ده لی : **به نگینه** مه گریه به بی **کاکه مه مه** لییم حه رام بی نه و زاوه .

به نگین ، هه لسته بزؤ زامه مینه .
 ده غیلت بم زاوی سبجه نیی خو شه ، خه به ریکئی میر **مه مه** - له بو بینه .

ئه گهر ده چی نه وی خه به ریکئی له وی وهرده گری .
 ده بی به خاتون نهستی خوشکم بلئی تهراره کی له بو **میرمه مه** بگری .
 اینشالا **تهرستو و لوقمانی** دینمه سه ری ، نایه لم **میرمه مه** به چ-
 دهردان بمری .

کی بو ، له **به نگین** - ی گولباوه .
 هه تا ده گه ییه **میرمه مه** ده یگوت : به قوربانت بم کویت ایشاوه ؟
 ده یگوت : **به نگینه** مه ترسه ژوانم ده گال **یای زین** - ی ژوانوه .

دلّم ده لی ، کووره ی وه ستایان گه لیک له جو شه .
 ئه گهر ده چی کن **میرزیندینی** ، بلئی ، **میرمه مه** دهردی گرانه گه لیک
 نه خو شه .

ئه گهر **به نگین** وه - دهر - ده - کهوت نه و خه به ره ی بو آغای خو ی برده وه
 له دیوانی .

میگفتند: میر قربان، کاکه مم ناخوش است، ناخوش ناتمام (بیحالی) است.
بنگینه میگوید: خانهام خراب، بین! آقای من دربی کسی چه (حادثه‌ای)
برایش رخ داده است!

میر میگوید: بنگینه گریه مکن بدون وجود کاکه مم بشکار نخواهم رفت
و این شکار بر من حرام باد.

بنگین بر خیز برو، واممان (معطل نشو).
دخيلت شوم، شکار فردا خوش است (خواهد بود) از میرم خبری برایم بیاور،

چنانکه بانجا میروی (باید) خبری از او برایم بگیری (بیاوری).
باید بخاتون آستی خواهرم هم بگوئی، برای کاکه مم تدارك ببیند.
انشاءالله ارسطو و ثقیمان بالا سرش خواهم آورد و نخواهم گذاشت، میرم
بهیچ دردی بمیرد.

که بود، (کسی بجز) بنگین «گلباوه» نبود!
تا به میرم میرسید میگفت: قربانت شوم که جاییت درد کرده است؟
(مم) میگوید: بنگینه مترس، با یای زین (وعده ملاقات) و میعاد داریم.

قلبم مانند کوره استادان (صنعتکار) بسیار بجوش است.
اگر پیش میرزین دین میروی، بگو: میرم دردش سخت و خیلی ناخوش است.

هنگامیکه بنگین به بیرون «می» رفت و این خبر را برای آقای خود بدیوان برد.
۱- این تعبیر در زبان کردی مثل لهجه آذربایجانی با فعل (گرفتن = گرفتن) بکار میرود:
(تهداره گرتن = Tedarek Girtin = تدارك گرفتن در معنی تدارك دیدن است.)

ده لئی : میرمه‌مه نه‌خوشه کهس به‌ده‌وا و دهردی نازانی .
میرزین‌دین ده لئی : چ - بکه‌م لیم تیک چو ، به‌بی میرمه‌می ناچمه‌گه‌و
زاوه‌ی سبجه‌یانی .

میر ده لئی : به‌نگینه‌ عه‌زیم ، به‌نگینه‌ کی شیرنی !
گه‌سپان بیته‌ دهری ، سوار بین بچینه‌ کن کاکه‌مه‌می ماله‌ قهره‌ تاژدینی .

به‌کر آغا ده لئی . گه‌تو بو وا میریکی به‌ستزمانی ؟
جاری به‌و شه‌وی له‌ ماله‌ قهره‌ تاژدینی هه‌ل مه‌ستینه‌ مال و خیزانی ؛
ده‌میکی دی سوار ده‌بین ، سه‌عاتیکی هه‌اوه‌ له‌ بو به‌ری به‌یانی ،

میر ده لئی : هوی به‌نگینه‌ ، ده‌بلئی ته‌ داره‌ کی بگرن گه‌سپی من
بکه‌نه‌وه‌ زینه‌ !

اینشالا به‌ سلامه‌تی کاکه‌مه‌م - یوه‌ بو ماله‌ قهره‌ تاژدینی بچینه‌ .

کی بو ، له‌ به‌نگینه‌ی موخته‌ به‌ره‌ !
گه‌سپی میرزین‌دین - ی زینی لی ده‌ کرد ده‌یکیشا ته‌نگ و به‌ره ،
تاجی وتوله‌یان بانگ ده‌ کرد ، گه‌و به‌ر گه‌و به‌ره ،
میر ده‌هات پیی ده‌ز کینی ده‌نا له‌زینی مه‌رسای ده‌کته‌ته‌ سه‌ره ،
ده‌ یگوت : به‌نگینه‌ به‌سه‌ری من ده‌پیژ - دا بزو خه‌به‌ریکی من بو
کاکه‌مه‌می به‌ره‌ !

کی بو ، له‌ میری گولباوه‌ !

میگوید: میرهم ناخوش است و کسی درد و درمان او را نمی‌فهمد.
میرزین دین میگوید: چکنم شکارم بهم خورد زیرا فردا با میرهم نباشد
(بشکار) نخواهم رفت.

میر: میگوید: **بنگینه** عزیزم، (چقدر) **بنگین** شیرینی هستی!
اسبها را بیرون بیاور سوار شویم بخانه **قره تازدین** پیش **کاکه‌هم** برویم.

بکر آغا میگوید: تو چرا این چنین **میر** بسته زبانی (بیچاره) هستی؟
فعلا باین (بیگاه) شب، خانواده **قره تازدین** را از خواب بیدار مکن:
یکساعت بصبح داریم چند لحظه دیگر سوار میشویم و (خواهیم رفت).

میر میگوید: هان **بنگینه** بگو: تدارک ببینند و اسب مرا زین کنند.
انشاءالله بسلامت (وشاد کامی) **کاکه‌هم** بخانه **قره تازدین** برویم.

که بود، (کسی از) **بنگین** معتبر تر نبود!
اسب **میرزین دین** را زین کرده و بندهای (زین را) محکم بسته.
(سگها) تازی و توله‌های شکاری را، این ور آن ور (ازهر سو) بانگ میزدند.
میر می‌آمد و پای در رکاب مینهاد و برزین مرصع سوار میشد.
میگفت: **بنگینه** ترا بسر خودم (سوگندت میدهم) پیش از من برو، از من خبری
به **کاکه‌هم** ببر!

که بود، (کسی بجز) **میر** گل نژاد نبود!

دهی-ژوا^۱ به پهله و به پهنگاوه ،
 ههتا له ماله قهره تازدین-ی ده بو پیاوه ،
 ده یگوت: کاکه هیچ خۆت نه خۆش مه که، وه گیر هیچ پادشایان ناکهوی
 ئهو زه شه-ژاوه .

میران^۲ ئه تو گدلیک به فیکری ،
 ههر چه ند ده کهم میرمهه خۆی له سهر ئه سپی ژاناگری .

میر په کی خۆت مه خه؛ خراپم لی قهوماوه !
 ئه من گه لیکم پی له تو خۆشتره ئه و ژاوه ،
 ئه ماما نه خوشیکی پی ایختیارم جهر گم بزاهه .

میر ده لی: کاکه مهه له خۆم نابینم مراد و کاوی .
 حو کهم ده بی ده گه ل خۆم، بت بهمه ژاوی !

کچی بو، له میرمهه می موخته به ره !
 ده یگوت: به نگینه بزوه ئه سپی کاکه مهه می بیینه دهره .

عرفو، چه کو-یانم بو بکه خه به ره ،

به نگین ده چوو ئه سپی کاکه مهه می ده هیئا دهره ،

خاتون ئهستی ده لی: به نگینه تهنگانی شل بکیشه ئه و بهر ئه و به ره !

۱- دهی ژوا = Dey-Jiwa و اتا لیی ده خوری، ده رویی.

۲- میران به ته نی ده گه ل میرینی و «ان» ره نکه نیشانه ی کو کردنه وه یا چه شنه

وه لانا نیک بی (۲)

با عجله و زبردستی حرکت می‌کرد (میرفت) .
 تا (به) خانهٔ قره‌تازدین ، (میرسید) و پیاده‌میشد .
 می‌گوید: **کاکه**^۱ [هیچ] خودت را ناخوش مکن این شکار سیاه^۲ برای هیچ یک
 از پادشاهان میسر نیست .

میران^۳ تو خیلی دوراندیش هستی .
 هر (کاری) می‌کنم، (بالاخره) **میرمم** نمیتواند خود را روی اسب نگهدارد .

میر (شکار) خود را تعطیل مکن ؛ (برای من) پیش آمد بدی (روی داده) است .
 من خیلی بیشتر از شما این شکار را دوست دارم .
 اما ناخوش بدون اختیاری هستم جگرم بریده (پاره پاره) است .

میر می‌گوید : **کاکه‌مم** ، بمراد و کام خود نمی‌رسم .
 حکم است، ترا باید با خود بشکار ببرم !

که بود، (کسی از) **میرمم** معتبرتر، نبود !
 (که) میگفت: برو اسب **کاکه‌مم** را بیرون بیاور !
عرفو و چکو را هم برایم خبر کن .
بنگین میرفت واسب **کاکه‌مم** را بیرون می‌آورد .
 خاتون **آستی** می‌گوید : بندهای زین (اسب) را آنور آنور ^۴ شل بکش (ببند) !

۱- کاکه = ای، برادر بزرگ .

۲- شکار سیاه ترجمهٔ (ره‌شه-راوی = Rhese + Rhaw) کردی؛ عبارت است از شکار در
 مواقعی که زمین سیاه و بی برف است و کنایه از شکاری است که در آن حوادث شوم اتفاق می‌افتد و در آن
 احتمال موفقیت قطعی نیست .

۳- خطاب به میرزین‌دین که يك تن بیش نیست؛ (ان) در آخر این کلمه شاید علامت
 جمع یا نوعی نسبت باشد (؟)

ئه گهر به ننگین ئەسپی میرمه‌می دده‌هینا، پیتی ده‌ژ کێفیی ده‌نا بکه‌و پته‌سه‌ره،
هه‌رچی کردی، هێزی نه‌بو قه‌له‌نده‌ره،

خاتون ئەستی ده‌لی: براله به‌ کاکه‌مه‌می نا‌کرئی ئەو سه‌فه‌ره،

میرزین‌دین ده‌لی: خوشکئی لێم مه‌گورّه‌ لینی نابینم کاوئی؛

ئه گهر به‌ کو‌لێم بر دبی کاکه‌مه‌می ده‌به‌مه‌ ژاوی،

کاکه‌مه‌م! ده‌له‌رزی ئه‌ گهر له‌باله‌-خانهدی وه‌ده‌ر کهوت،

پیتی ده‌ژ کێفیی نا نه‌چۆ سه‌ر زینی ئەسه‌به‌ که‌ی؛ ده‌به‌ر زگی کهوت،

میر کوتی ته‌نگه‌ی ئەو ئەسه‌به‌ی بو‌ وا شله‌، ته‌نگه‌یان توند کێشا،

کاکه‌مه‌م - یان سوار کرد چه‌ندی کرد خۆی ژا نه‌گرت،

میر کوتی: دای به‌زینن زۆر نه‌خۆشه‌، ژاوی ئەو ژۆ جه‌یفه‌، کاکه‌مه‌م

ده‌گه‌ل نه‌بو.

بچۆ به‌گر آغا پیتی بلێن سوار بی، به‌گر کوتی، ئەسه‌به‌ که‌م شله‌؛

میر ته‌شریفی بزوا ولانگیکی په‌یدا ده‌ که‌م و ده‌یگه‌می.

به‌گر نه‌چو بو‌ ژاوی قاسیدیکی ناره‌ده‌ سه‌ر کاکه‌مه‌می.

کاکه‌مه‌م هه‌تا چێشتانی دانێشت؛ له‌پاشا سه‌بر سه‌بر ژۆیی بو‌ دیوانی میری.

گه‌یه‌ دیوانی، دانێشت، یای زین هه‌لستا هاته‌ خزمه‌ت کاکه‌مه‌می.

کئی بو، له‌ مه‌م وزین-ی به‌لکه‌-چاوه‌!

چریکه‌ لپه‌ را په‌رکه‌یه‌ وچرکه‌ر به‌سه‌ ده‌یگه‌رته‌وه‌.

هنگامیکه **بنگین** اسب **میرمم** را می‌آورد، **مم** پا در رکاب **مینهاد** (تا) سوار شود
(**کاکه** **مم**) قلندر هرچه (کوشش کرد) تاب و توانی نداشت!
خاتون **آستی** میگوید: برادر، **کاکه** **مم** قدرت رفتن به این سفر را ندارد.

میرزین دین میگوید: خواهر (این شکار را) بهم مزین (زیرا این شکار بدون
وجود **کاکه** **مم**) برایم لطفی ندارد.
چنانکه روی کولم **مم** **کاکه** **مم** را برده باشم (او را) بشکار خواهم برد!

کاکه **مم**^۱ هنگامیکه از بالاخانه پائین آمد میلرزید.
(هنگامیکه) پا در رکاب **نهاد** سوار اسب شد (واژگون) به زیر شکم
اسب افتاد.

میر گفت بندهای (زین) این اسب **شل** است، آن را محکم کشیدند و بستند.
کاکه **مم** را باز سوار کردند، هرچه کوشش کردند نتوانست، خود را نگهداری کند.
میر گفت پیاده اش کنید خیلی ناخوش است. حیف است که **کاکه** **مم** با ما
در این شکار نباشد.

برو **بکر** آقا را خبر کنید بگوئید **بباید**، **بکر** گفت: اسب من **لنگ** است،
میر تشریف **ببرد** اسپی پیدا میکنم و **باو**؛ **خواهم** رسید،

بکر بشکار نرفت و **یک** قاصد (جاسوسی) فرستاد تا مواظب **کاکه** **مم** باشد.
کاکه **مم** تا هنگام چاشت **بنشست**؛ بعد آهسته آهسته بطرف دیوان **میر** رفت.
دیوان رسید، **نشست** **یای** **زین** بر خاست و **بخدمت** **میرمم** آمد.

که بود، (کسی **بجز**) **مم** و **زین** چشم **قشنگ** نبود(ند).

۱- از اینجا «چریکه» نشر است و چرگر آن را با بیان **عدای** نقل میکند.

یایزین دهات له **کاکه مه می** ده یکرد ، سهلام وسلاوه ،

ده یگوت عه لیکومه سهلام وزه حمه تولاهی ، سهر چاوی من خاتونی

کیل گهر دنی به لئه ک چاوه !

دهستیان ده ستوی یهک ده کرد، دهمیان به دمی یه کهوه ناوه .

به کر آگایی لی بو که **کاکه مه م** هاته دیوانی ؛

قاسیدی له سهر دا-ده نا له بو کیشک کیشانی .

کیشکی چاکیان لی کیشاوه !

ههر دوک خهویان لی ده کهوت، نهو جووته لاهه ،

میر زاوی ده کرد ههتا ژۆژ وهر گه زاوه ،

بانگی ده کرد: **چه چه کو، کاکه مه م** ده گهل نه بو، پیم خوژ نه بو نهو زاوه،

ژوبشگاه علوم انسانی
تلفات فرهنگی

روویان ده مالی کرده وه ، **قهره تاژدین** کوتی: نه من ده زانم، **کاکه مه م** ده گهل

یایزین - ئی ، ده دیوانی - (دا) خهوی لی کهوتوه ؛ نه گهر ههلی نهستیانی

وه خه بهر نایه .

بانگی کرد **به نگینه** وهره تا پیت بلیم ؛ وهره نه تو ههلی ؛

نه من زئی (ت) ده کهوم؛ دوور دارینکت پی دا-ده دم^۲ ،

۱- چریکه په رکبه چر گهر به قسه ده یگیرینه وه .

۲- له (دارجلین و تهقله ها ویرتن = Dar Cilitên u teqlhe Hawijtin) -دا

شوینه یه کیك له پیشدا هه-دی نهوی دی دار (تهقله ی) داویتی. / عوبه یدیلانه یو بیان

یای زین می‌آمد و به **کاکه‌مم** سلام میکرد .
میگفت «علیکم السلام و رحمت اللہ روی چشمانم خاتون گردن مر مرین! چشم قشنگ.
دست بر گردن همدیگر می‌انداختند و لب بر لب هم نهادند .

بکر بر این آگاه بود، که **کاکه‌مم** به دیوان آمد .
قاصد (جاسوس) -ی از برای کشیک کشیدن (و آگاه شدن از حال آنان) بر میگمارد.

خوب کشیکی کشیدند (بطور دقیق مراقب موم وزین بودند) !
هر دو، این جفت جوان می‌خواست بیدند (خواستشان میبرد) .
میر (هم) شکار میکرد تا روز (خورشید؟) بر (می) گشت ؟
بانگ میزد حیف است **چکو** و **کاکه‌مم** با (من) نبود (ند)، این شکار بمن خوش
نه (بود = گذشت؟) .

باز روی بمنزل کردند (بسوی خانه روان شدند) **قره تاژدین** گفت: من
میدانم **کاکه‌مم** با **یای زین** در دیوان خوابش (ان) برده اگر او را بیدار نکنی در
خواب (میمانند) .

بنگین را صدا زد گفت: **بیا** تا بگویم، **بیاتو** فرار کن .
من (تو) را دنبال خواهم کرد ، و از دور زوبینی^۲ بسوی تو میاندام .

۱- گردن مرمرین ترجمه «کیل گردن» = **kêl gerdin** کردی است، کیل یعنی
سنگ مزار، معمولاً در کردستان سنگ مزار را از سنگهای مرمر عالی درست میکردند و غالباً
این سنگها تراشیده و سفید و براق و بلند و کشیده بود و شاید علت تشبیه به همین مناسبت است .

۲- «چریکه» باز نثر است و چرگر آن را با بیان عادی نقل میکند .

۳- زوبین ترجمه «دار» = **Dar** و **دارجلیت** = **dar - Cilit** تیرهای مخصوصی است که
از چوبهای محکم میسازند و گاهی بر سر آن قطعه آهن تیزی نصب میکنند در مواقع جنگ
سوارکار در حال تاخت آن را بسوی دشمن میاندازد و باین فن جنگی «دارجلیتین» = **Darcilitên**
میگویند ، در کردستان گاهی بعنوان تفریح و هنر نمائی دونفر باهم «دارجلیتین» میکنند و بکرات
دیده شده، که در این بازی یکی دیگری را کشته است . ع. ایوبیان (طه زاده)

مه گهژووه ، سهر دهر کهی ، ههر بژۆ ههتا مالن ، دابهزه مهم و زینان
له خهوی ههلسینه .

ئه گهر میر کوتی : ئهوه له داری ترسا ، وا نه گهژاوه بۆ دووايه ! .

قهره تازدین ده ئی : ئهمن ده ئیم : میر ئهوه نه ترسا ؛

ئهوه ده چۆ داده بهزی ، دئ له دهر کی دیوانی بۆ خوی جلهوی آغای
خوی ده گری .

میر کوتی : ئهوه شوینیکی چاکه ، ئه گهر بهنگینه هاتهوه
تعمه شای کرد ؛ مهم و زین خهویان لی - کهوتبو هیچ آگیان له دنیا به نه بو .

(بهنگین) کوتی : ئه گهر هه لیان - ده ستینم ، گوناحم ده گاتی ، ئه گهر

هه لیان ناستینم ، ایستا میر ده گانه جی ، پی ده زانی سه رمان ده بۆن .

بهنگین زوانی : ئهوه میر هات .

بهنگین ده لی : هدی میر مهم له خۆم غه ریب وهه ژاری !

آوریکم ده به ده نی به ربو ، دایگرتم به یه کجاری ؛

کاکه مهم لهو خهوی ههلسته که لیکه ^۱ وه کو میری هات گه یه

قهراخی شاری !

وای له خۆم غه ریب وایخسیری !

میر مهم لهو خهوی ههلسته ، غه ریبی خۆت وه پیری !

۱ - لیره را چریکه ههلبهسته ، چرگه ر بههوا دهنگی لی ههلدینی و دهیلی .

۲ - کهل = Kelh : نیره گا ، جووتی گامیشی ،

برنگردی، دربروی، برو تا بمنزل (میرسی)، پیاده شو، و هم و زین-ها را از خواب بیدار کن .

چنانکه میر گفت: [این] از زوبین ترسید که بعقب برنگشت .

قره تازدین گفت : من میگویم : میر ، این (بنگین نمی ترسد) و نترسید!

(بلکه او) این است (قبلا بخانه) میرود پیاده میشود (در) جلوخان برای گرفتن عنان اسب آقای خود (ومهمانان)، خود را آماده میکند .

میر گفت این رسم خوبی است . هنگامیکه بنگینه آمد دید ، هم و زین

خوا بیده اند . و از دنیا [هیچ] خبر ندارند .

(بنگین باخود) گفت: چنانکه بیدارشان کنم گناه است و اگر بیدارشان نکنم

اکنون میر میرسد و می بیند، (کارمان زار است) سرمان را خواهند برید .

بنگین نگاه کرد: اینک میر آمد .

بنگین^۱ میگوید: ای میرم (کسی) از من غریب و زار (تر) نیست!

آتشی بر بدنم افتاده مرا یک باره در بر گرفته (و میسوزاند) .

کاکه^۲م از این خواب بیدار شو ، یک کل^۱ مثل میر آمد بکنار شهر رسید!

وای (بر من کسی) از من غریب و اسیر (تر) نیست !

میرم از این خواب بیدار شو، غریبی خودت را بیاد بیاور ؛

۱- «چریکه» شعر است و چرگر با آواز بلند آن را میخواند .

۲- در زبان کردی «کل» = گاونر بزرگ» مشبه به واقع میشود برای مرد بهلوان

که لئیکی وه کو میرزیندین—ی هات و گه‌ییه دهر وازه‌ی جزیر—ئی .

کا که مه‌م^۱ له خه‌وئ هه‌لستا کوتی : به‌نگینه ئه‌وه چیه ؟ .
 کوتی : مال خرا نه‌بو ! ئه‌وه میر گه‌ییه جی، ئه‌تۆ بۆ هه‌ل ناستی ،
 له دیوانی .

بۆوه ؟ کوتی : به‌نگینه ، ته‌مه‌شا که بزانه دووره یانیزیکه .
 به‌نگینه چۆ سهربانی ته‌مه‌شای ده کرد که‌می مابو بگاته قه‌راغی شاری .
 ئه‌گر هات ته‌مه‌شای کرد موم و زین دیسان خه‌ویان لی که‌وتبۆوه .

به‌نگین ده‌لی^۲ : له خۆم غه‌ریبی جگه‌ر سوتاوی !
 ئه‌ی آغا که‌ی من له خه‌وئ نابینی چ—مراد وکاوئ !
 هه‌ی لاره میرمه‌م له‌و شیرن خه‌وئ هه‌لسته : که‌لئیکی وه کو میری
 هاته‌وه له ژاوئ .

کوینی سیا—مالانم ده‌به‌ر که‌ن به‌یه‌ک جاری ،
 میرمه‌م له‌و خه‌وه‌ی هه‌لسته ! که‌لئیکی وه کو میری هات و گه‌ییه
 دهر وازه‌ی شاری .

میرمه‌م له خۆم غه‌ریب و مال—ویرانی !
 که‌لئیکی وه کو میری هات و گه‌ییه دهر کی دیوانی .

۱- لیره را په‌ر که‌یه چر که‌ر به‌قسه ده‌یگه‌ریته‌وه .

۲- لیره را هه‌له‌سته چر که‌ر ده‌نگی لی هه‌ل دینی به‌هه‌واده‌یلی .

يك كل مثل ميرزين دین آمد و بدروازه شهر جزیره رسید .

ساكه مەم^۱ از خواب بیدار شد و گفت: بنگینه چیست این (چه خبره) ؟
گفت: خانهات خراب نشود! گفت: اینك مەیر (با این جا) رسیدهنوز بر نمیخیزی
و در دیوان (میمانی) .

(مەم) گفت: باز بر گرد بنگین : تماشا کن بین مەیر دور است یا نزدیک است.
بنگین پشت بام رفت، تماشا کرد دید کمی مانده (مەیر بکناره؟) شهر برسد .
هنگامیکه بر گشت آمد دید مەم وزین بازهم خوابشان برده است.

بنگین میگوید^۲: (کسی) از من غریب و جگر سوخته (تر) نیست !
ای آقای من، تو از خوابیدن بمزادی نمیرسی و کامی بر نمیگیری !
ای جوان مەیر مەم از این خواب شیرین بیدار شو ، يك كل مثل مەیر از شکار
بر گشت .

شروشاگاه و مطالعات فرهنگی

برگ عزاداری خانه های سوگوار سیاهپوش را یکباره بر من بپوشانید .
مەیر مەم از این خواب بیدار شو؛ يك كل مثل مەیر بدروازه شهر رسید .

مەیر مەم (کسی) از من غریب و خانه خراب (تر نیست) !

يك كل مثل مەیر آمد، بدر دیوان رسید .

۱- «چریکه» دوباره نشر است و چرگر آن را با بیان عادی نقل میکند.

۲- «چریکه» باز شعر است و چرگر آن را با آواز میخواند .

میرا جلهوی ههله نگاوت زاوه ستا کوتی : به نگیینه داخولا کاکه مههم چلۆنه؟
کوتی: نازانم، هاتومهوه ، لیره زاوه ستاوم .

دهو دهمهی-دا به کر آغاهاات و گه یبه خزمهت میری. به کر آغا کوتی: آغا
به خیر یهوه : زاوت موبارهك بی ،

میر کوتی : به لا بچین سه رینکی کاکه مههمی بدین ، به کر ده یزانی ده گه
یا زین-ئی ده وه تاغی دان .

به کر کوتی : قوربان دابهزه پیاوی ده نیرم بزانی کاکه مههم چلۆنه میر
دابهزی هه سپیان لی وهر گرت چۆ مالی . به نگیینه هاتوهه ؛ بانگی کاکه مههمی
ده کا :

ده لئی^٢؛ دووانه عاشق هه بون له میتره !
هه ر دووک له بهر خهوی ده بون هوژ و گیتزه ،
ههی به قوربانته بم ! لهو شیرن خهوی هه لسته دۆزاندوتن هه مو نویتزه!

میر^٣ هه گه هاتوهه چۆ دیوانی کاکه مههم چاره ی نه بو ، یا زین-ی
ده بن کهولی نا .

پالی وه کولینچکی وه تاغی دا .

عرفو ، چه کو ، قه ره تاژدین ، به کر آغا هه موی هات دانیشته (ن)

میر کوتی : ها کاکه مههم چلۆنی ؟

- ١- چریکه لیره را په رکه به چر گه ر به قسه ده یگیر یته وه .
- ٢- چریکه لیره را هه لیهسته و چر گه ر ده نکلی لی هه ل دینی .
- ٣- چریکه لیره را په رکه به و چر گه ر به قسه ده یگیر یته وه .

میر اعنان اسب را تند کرد ایستاد و گفت: **بنگینه** آیا خدا میداند **کاکه‌مه‌م** حالش چطور است؟

گفت: نمیدانم آمده‌ام همینجا و ایستاده‌ام، در این اثناء **بکر** آقا آمد و بخدمت **میر** رسید. **بکر** آقا گفت: آقا خوش آمدی، شکارت پیروز باد.

میر گفت: بگذار برویم سری به **کاکه‌مه‌م** بز نیم (احوال‌پرسی و دیدن از او بکنیم). **بکر** میدانست (کاکه‌مه‌م) با **یای‌زین** در اطاق اند.

بکر گفت: قربان پیاده شو، آدم میفرستم ببیند **کاکه‌مه‌م** حالش چطور است **میر** پیاده شد، اسب او را برگرفتند. رفت خانه؛ **بنگین** باز آمد **کاکه‌مه‌م** را صدا (می) کرد؛

میگفت^۱: دو عاشق باستانی بودند!
 هر دو از برای خواب (خواب‌آلود؟) گیج و بی‌حواس بودند.
 ای آقا قربانت شوم! از این خواب شیرین (بیدار شو). برخیز، همه نمازها را باخته‌ای (فرصت را از دست داده‌ای).

هنگامیکه^۲ **میر** باز آمد و داخل دیوان شد؛ **کاکه‌مه‌م** چاره‌نداشت، **یای‌زین** را زیر پوستین پنهان کرد و بگوشه‌ی اطاق تکیه داد.

عرفو، **چکو**، **قره‌تازدین**، **بکر** آقا همه نشست (اند).

میر گفت: هان **کاکه‌مه‌م** حالت چطور است؟

- ۱- باز نثر شروع میشود و چرگر با بیان عادی «چریکه» را نقل میکند.
- ۲- از اینجا «چریکه» شعر است و چرگر آن را با آواز میخواند.
- ۳- از اینجا «چریکه» نثر است و چرگر با بیان عادی آن را نقل میکند.

(مم) کوتی : قوربان خولاً بکا زاوی تۆ مبارهك بی! ئەمن چاکم .

کوتی : کاکه مەم زاوی ئەو ژۆ چ - پادشایان نهیان بو ؛ حەیفه ئەتۆ دەگەل نه بوی .

یایزین دە- گوئی کەولی-داکەزی خۆی بەقەرە تاژدینی نیشان دا .

قەرە تاژدین ئەگەر وای زانی ، نۆکەری بانگ کرد ، کوتی : یژۆ

حەوت دەر کم هەیه ؛ پوشی تی نی آوری بده بەلا ماله من بسوتی^۱ .

آوزیک^۲ هەلستا لەوسەری دنێ .

یەکی دی هەلستا لەوسەری دنێ .

های ماله قەرە تاژدینی هەموی سووتا بە سوتەنی .

بەنگین دەلی : میر آوزیک دەمائی قەرە تاژدینی بەربو چ - آوزیکی

بی ئەمانه !

ئەگەر هەلنەستی اینستا شاری جزیر-ی دەسوتین دەبی وێرانە ،

ئەتۆ میریکی بی فیکری !

ماویتی = بقیه دارد

۱- قەرە تاژدین بووهی بەریزی و آورووی میوانی خوی بیاریزی ، دەستوری دا ماله ویان آورتی بە ردا ؛ ئەو جوانمیری و پیناودیریە لە کوردستان- یدا بوته پەند و گولواژە ، یەک بە یەکی دەلی . بوته قەرە تاژدین .

میوان داری و پیناودیری لەری میوان-دا لە چریکە میم و زین-یدا کاکل وەرچلە چریکە و جیی لیکولینە وە وتی روانینە ع . ۱ . (تەهازادە) .

۲- چریکە هەلبەستە چرگەر بەهەوادە یلی .